

من شاعرم و بیش از هر چیزی شعر برایم مهم است

گفتوگویی منتشر نشده‌ای با سیمین بهبانی

بیشک سیمین بهبانی از بنام‌ترین شاعران معاصر ایران است. نوآوری‌های بهبانی خصوصا در غزل فارسی جایگاه ویژه‌ای در تاریخ معاصر ادبیات ایران به او داده است. او که زاده ۲۸ تیر ۱۳۰۶ در تهران بود، ۲۸ مردادماه ۱۳۹۳ برای همیشه با دوستدارانش خداحافظی کرد. با اینکه ۹ سال از درگذشت سیمین بهبانی می‌گذرد، اما ناگفته پیداست که همواره با آثارش در یاد خوانندگان شعر معاصر فارسی زنده است. همان مردمی که بهبانی به بهترین شکل ممکن دردها و رنج‌ها و شادی‌هایشان را در شعرش به تصویر کشیده است. به بهانه نهمین سالگرد سفر او بخش‌هایی از گفتوگویی بلندی را که در یکی از سال‌های پایانی عمرش با او انجام دادم در ادامه می‌خوانید.

به عنوان کسی که بیش از هفت دهه سابقه شاعری حرفه‌ای دارد، آیا این روزها همچنان شعر می‌سرایید؟

بله، اما نسبت به گذشته خیلی کم‌کار شده‌ام و امسال تنها ۴ شعر سروده‌ام. یکی از مهم‌ترین چیزهایی که یک شاعر برای شعرگفتن نیاز دارد دیدن است و من سال‌هاست که از این نعمت محروم هستم و در این حالت من چگونه می‌توانم شعر بگویم و تنها باید به تصاویری که در ذهنم نقش بسته اکتفا کنم.

بیماری و کم‌کار شدن‌تان چه تاثیری در زندگی و روحیه‌تان گذاشته است؟

چشمم درد می‌کند چون نمی‌توانم بینم عصبانی می‌شوم اعصابم خرد شده است و استرس پیدا کرده‌ام. این روزها جدا از بیماری چشمی که نمی‌بینم و نمی‌توانم کاری بکنم به چندین درد و مرض دیگر هم دچار شده‌ام. به خاطر گوشه‌گیری و بیماری خیلی کم‌معاشرت شده‌ام. حافظه‌ام درست یاری نمی‌کند، وقتی به گذشته نگاه می‌کنم و اصلا خاطرات و گذشته‌ام را به یاد نمی‌آورم و چیزی نمی‌توانم بینم در بیشتر مواقع در خلوت خودم یک دامن اشک میریزم، این روزها دلم می‌خواهد راحت شوم در این مملکت. چپ می‌روم راست می‌روم پایم به سنگ می‌خورد و کارها هیچ‌وقت آن‌گونه که فکرش را می‌کنیم پیش نمی‌رود!

یعنی ارتباطاتان را با دوستان شاعران هم قطع کرده‌اید؟

به آن شکل نه! من تقریباً ارتباطم را با شاعران کم کرده‌ام و تنها با تعداد معدودی از شاعران ارتباط دارم که بیشترشان از شاعران نوسرا هستند. بیشتر ارتباطم با سیدعلی صالحی، حافظ موسوی، شمس لنگرودی، شهاب‌المقربین، علی‌باچاهی و برخی دوستان شاعر جوان است. دیگر به شکل قدیم جلسات ادبی برگزار نمی‌شود و همین هم موجب شده تا کمتر با دوستان شاعر دیدار و مراوده داشته باشم! البته پیش از این خودم جوان‌تر بودم به ویژه در دهه 60 در خانه‌ام جلسات شعر و داستان برگزار می‌کردم و میزبان دوستانم بودم اما دیگر توان این کارها را ندارم.

با دوستان‌تان در کانون نویسندگان چگونه در جلسات کانون شرکت می‌کنید؟

آنجا هم کمتر می‌روم.

با توجه به اینکه شما سال‌ها در کانون نویسندگان ایران فعالیت داشتید، چقدر از بحث‌هایی که در جلسات کانون مطرح می‌شد، درباره مسائل ادبی است؟

کانون نویسندگان ایران - به خاطر مجموعه‌ای از دلایل - شاید ناگزیر - بیشتر فعالیت‌هایش را معطوف به مسائل سیاسی کرده است و کمتر فرصت کرده به فعالیت ادبی و هنری و بحث‌های مربوط به نویسندگان و اهالی ادبیات پردازد. البته باید به این نکته هم اشاره کنم که شاید کم نباشند کسانی که به عضویت کانون نویسندگان ایران درآمده‌اند و حتی شعر را هم نمی‌فهمند. در جلسات کانون کم پیش آمده که شعر بخوانیم. مگر مجلس شعرخوانی باشد و من هم شعری خوانده باشم.

با توجه به اینکه شما از جمله شاعرانی هستید که پس از انقلاب به عضویت کانون نویسندگان ایران درآمدید، چرا این قدر تعلل داشتید برای عضویت؟

من پیش از اینکه به عضویت کانون نویسندگان دربیایم، اطلاعات دقیقی درباره کانون نداشتم. شاید اگر زودتر کانون را می‌شناختم، زودتر عضو می‌شدم. اعضای کانون نویسندگان از جمله نادر نادرپور، فریدون مشیری، هوشنگ ابتهاج، هوشنگ گلشیری و اخوان در شمار دوستان و همکاران صمیمی من بودند و با هم رفت و آمد خانوادگی داشتیم اما چون از من برای عضویت در کانون نویسندگان ایران دعوت نکرده بودند

من تا سال 1357 به عضویت کانون نویسندگان درنیامدم. سال 1357 هم به دعوت هیات دبیران یعنی احمد شاملو، غلامحسین ساعدی، هوشنگ گلشیری، مصطفی رحیمی و محمدعلی سپانلو - که از دوستان صمیمی من بود- به عضویت کانون نویسندگان ایران درآمدم.

به نظر شما کانون نویسندگان ایران توانسته به اهدافی که برای فعالیت‌هایش تعریف کرده دست یابد؟

من همواره نگاه مثبت و همراه با احترام به کانون داشته‌ام و فعالیت‌های کانون برایم احترام‌برانگیز بوده است. البته در حال حاضر جلوی فعالیت کانون را گرفته‌اند. به نظر من کانون تا زمانی که امکان فعالیت داشت بسیار خوب عمل کرد. به ویژه دوره‌ای از فعالیت‌های کانون که با زلزله رودبار آغاز شد و دوره دیگری که با اوج و شکوفایی مطبوعات ایران همزمان بود و هوای تازه‌ای در فضای سیاسی و مطبوعات ایران به وجود آمد اما با آغاز قتل‌های زنجیره‌ای عملاً این فضا هم رخت بست و امروزه هم عملاً آزادی مطبوعات آن معنا را ندارد.

با توجه به سختی‌ای که در تمام این سال‌ها پشت سر گذاشتید و با توجه به سفرهای متعددتان، آیا هرگز تصمیم نگرفتید که مهاجرت کنید؟

هرگز. من بارها گفته‌ام، هنگامی که از ایران دور می‌شوم هرگز نمی‌توانم شعر بگویم. من شاعرم و بیش از هر چیزی شعر برایم مهم است. همین موضوع عامل مهمی است که هرگز به مهاجرت فکر نکنم. همواره از زمانی که قلم روی کاغذ گذاشتم انتقاد اجتماعی کردم مضمون محوری شعرهایم نغمه روسپی، معلم و شاگرد، مسائل اجتماعی و عشق بوده است و آبشخور اصلی شعر من در همین سرزمین است. در چنین شرایطی فکر کردن به مهاجرت یعنی خداحافظی با شعر و شاعری. من هیچ‌گاه بیشتر از چند ماه خارج از ایران دوام نیاوردم. شاید طولانی‌ترین مدتی که ایران نبودم، زمانی بود که شب‌های شعر گوته برگزار می‌شد. آن زمان هم به من بسیار سخت گذشت.

بهترین ایامی که در زندگی‌تان گذرانید، چه دوره‌ای بود؟

بهترین و خوش‌ترین ایام زندگی‌ام زمانی بود که سر کلاس درس بودم و درس دادم و زمانی که شعر می‌سرایم.

آیا تاکنون برای شما این اتفاق افتاده که از شما بخواهند شعر

سفارشی بنویسید؟

من اصلاً ارزش و اعتباری برای شعر سفارشی قائل نیستم. شعر آن چیزی است که در قلب و مغز شاعر اتفاق می‌افتد و احساس واقعی اوست. به ذهن و روح شاعر نمی‌شود مسائل مختلفی را تزریق کرد تا او براساس آن شعر بسراید. وقتی چنین اتفاقی رخ بدهد شعری که خلق می‌شود مصنوعی است. همیشه در سرزمین ما جریانی وجود داشته که شاعران را به سمت مسائل غیرادبی، اعم از اخلاقی، مذهبی و نوعی مدیحه‌سرایی هدایت کند. البته این نهادها همواره در تاریخ ادبیات ما به شکل‌های مختلفی وجود داشته‌اند و اتفاقاً با ابزارها و امکاناتی که داشته‌اند، توانسته‌اند تاثیرگذار هم باشند. همواره این جنس از شاعران از سوی این نهادها مورد تشویق و تمجید قرار گرفته‌اند و صله بگیر بوده‌اند. اگر به تاریخ ادبیات ایران نگاه کنید با خیل عظیمی از مدیحه‌سرایان روبه‌رو می‌شوید که از نظر من شعرشان اعتباری ندارد. در طول تاریخ کم نیستند شاعرانی که تنها مدح گفته‌اند و به تعبیری شعر به نرخ روز نوشته‌اند. می‌دانم، این شاعران هیچ‌گاه راه درستی را پیش نگرفته‌اند و در نگاه کلی نیز هیچ‌گاه شعرشان مطابق میل جامعه نبوده است. اگر امروز هم به شعر این شاعران توجه می‌شود این موضوع ناشی از توجه به جنبه‌های ادبی این آثار است؛ وگرنه من آن شانی را که برای حافظ، سعدی و خاقانی قائل هستم هرگز برای سایر شاعران همچون عنصری، عسجدی و فرخی که شاعر درباری بودند قائل نیستم. به نظر من این شاعران هیچ‌گاه راه درستی نرفته‌اند و هیچ‌وقت هم از سوی جامعه محبوبیت و مقبولیت پیدا نکرده‌اند. اگر ما هنوز هم به آثار این شاعران و نویسندگان نگاه می‌کنیم از نظر شناخت يك دوره ادبی و تاریخی است. برای خود من نیز پیش آمده که به من شعر سفارش بدهند؛ یادم می‌آید يك روزی پهلبد با واسطه به من پیغام داد که برای فردوسی شعری بسرایم و در مراسمی بر سر مزارش بخوانم من گفتم چنین شعری ندارم. گفتند بسرا. نسرودم و چون حدس می‌زدم که به سراغم می‌آیند بلیت هواپیما گرفتم و برای مدتی رفتم پیش خواهر و برادرم امریکا.

نظرتان درباره جریان‌های شعری که محصول هدایت و حمایت سفارش‌دهندگان است، چیست؟

اصولاً شعر با هدایت جور در نمی‌آید. ممکن است يك اتفاقی رخ بدهد و روح شاعر را به درد بیاورد یا او را شاد کند و او شعری متأثر از آن فضا بسراید، حس این شعر چون واقعی است بر روح و روان کسانی که آن را می‌خوانند تاثیر خواهد گذاشت، اما شعری که به آدم دیکته شده

باشد بي‌شك نمي‌توان چنين تاثيري داشته باشد و مصنوعي خواهد بود. اما يك شاعر واقعي نمي‌تواند زير سلطه كسي برود و آن چيزي را بسرايد كه ديگران به او ديكته مي‌كنند.

روي اصلي شما در شعرتان چه كساني هستند؟

من براي مردم مي‌نويسم و نمي‌خواهم مخاطب شعرم را تنها يك گروه خاص تشكيل بدهند از اين رو بهترين شيوه بياني را در ساده‌نويسي يافتم و در شعر و نثر همواره سعي كردم كه از زبان پاكيزه‌اي استفاده كنم و سختم را پيچيده نكنم تا همه اقشار جامعه با هر سطح سوادى بتوانند با شعر من ارتباط برقرار كنند. من جزيي از همين مردم و اگر شعرم اين قدر وجهه اجتماعي به خود نمي‌گرفت، گويي مردم و تاريخي را كه بر اين سرزمين رفته است، نادیده گرفته‌ام.

در جريان شاعري‌تان چه مسائلي بيش از گذشته شما را به سمت شاعري سوق داد؟

من به شكل جدي پس از لمس وقايع جنگ جهاني دوم به سرودن شعر روي آوردم و در شعرم سعي كردم كه فجايع و مشكلاتي كه براي مردم كشورم پيش آمده است را بيان كنم و پس از آن ساير موضوعاتي كه مردم سرزمينم با آن روبه‌رو بودند را در شعرم انعكاس دادم. مردم كشورم همواره راهگشاي شعرم بوده‌اند و به من ياد داده‌اند. شايد يكي از رازهاي موفقيت من در شاعري اين بود كه هيچ وقت تنها خودم و دغدغه‌هاي خودم را در شعرم انعكاس نداده‌ام.

به عنوان يك هنرمند چه وظيفه‌اي براي خودتان قائل هستيد؟

ما هنرمندان بايد بي‌عدالتي‌ها را فرياد بكنيم تا تمام گوشه‌هاي كر جهان شنوا شوند و با فريادمان اعتراضمان را نسبت به اين بي‌عدالتي‌ها بيان كنيم. من وقتي اخباري مبني بر بي‌عدالتي نسبت به انسان در هر گوشه جهان ميشنوم دلم به درد مي‌آيد. جنگ و جنگ‌آوري اصلا خوب نيست و ننگ بر دولت و ملتي كه جنگ‌طلب هستند و جنگ‌آوري را در جهان تبليغ مي‌كنند. بسياري از دولت‌ها نيز با اينكه گوشه‌اي نشسته‌اند و در ظاهر شعله‌هاي آتش جنگ، دامن آنها را نمي‌گيرد درصدد توجيه اين جنگ‌ها هستند و حتي درصدد اشاعه آن نيز هستند و با تبليغاتي كه مي‌كنند آتش جنگ را شعله‌ورتر مي‌كنند. من چه در سخنراني‌ها چه شعرها و مطالبتي كه نوشته‌ام نسبت به بي‌عدالتي‌ها، فرقي نمي‌كند كجاي دنيا اتفاق افتاده باشد، سكوت نكرده‌ام.

بزرگ‌ترین آرزوی‌تان چیست؟

واقعا آرزوی خاصی برای خودم ندارم و امیدوارم تا زمانی که همچنان می‌توانم بخشی از کارهایم را خودم انجام بدهم زنده بمانم و در سرای باقی‌جاگاه خوبی داشته باشم اما برای مردم سرزمینم آزادی، آبادی و سرزندگی طلب می‌کنم.

*مریم آموسا / اعتماد 5559